

کاش یک برادر داشتم

نویسنده: برنهارد لینز / تصویرگر، آلتکاسوتلر
مترجم: علی خاکبازان



۳۸ - ۵۹۵۷
۵۹۵۷
۵۹۵۷



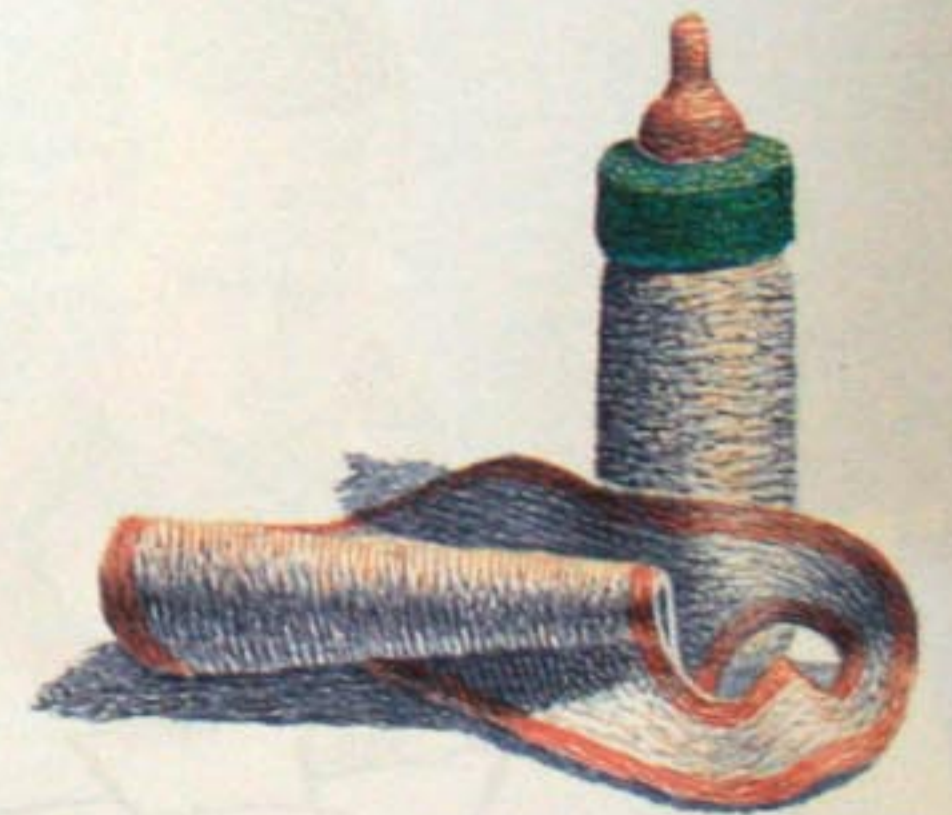
ویلی دوست داشت برادر داشته باشد.



یک برادر بزرگ قوی که:
با هم در رودخانه قایق سواری کنند.
با هم در باغ چادر بزنند.
با هم از درخت سیب بالا بروند.
با هم در باغ فوتبال بازی کنند.



اما ویلی به جای برادر، یک خواهر کوچولو داشت
که عزیزدانه مادرش بود.
هر بار که خواهر کوچولو خودش را خیس می کرد
یا شیرش را روی صورتش می ریخت، مادر فقط او را
می بوسید.





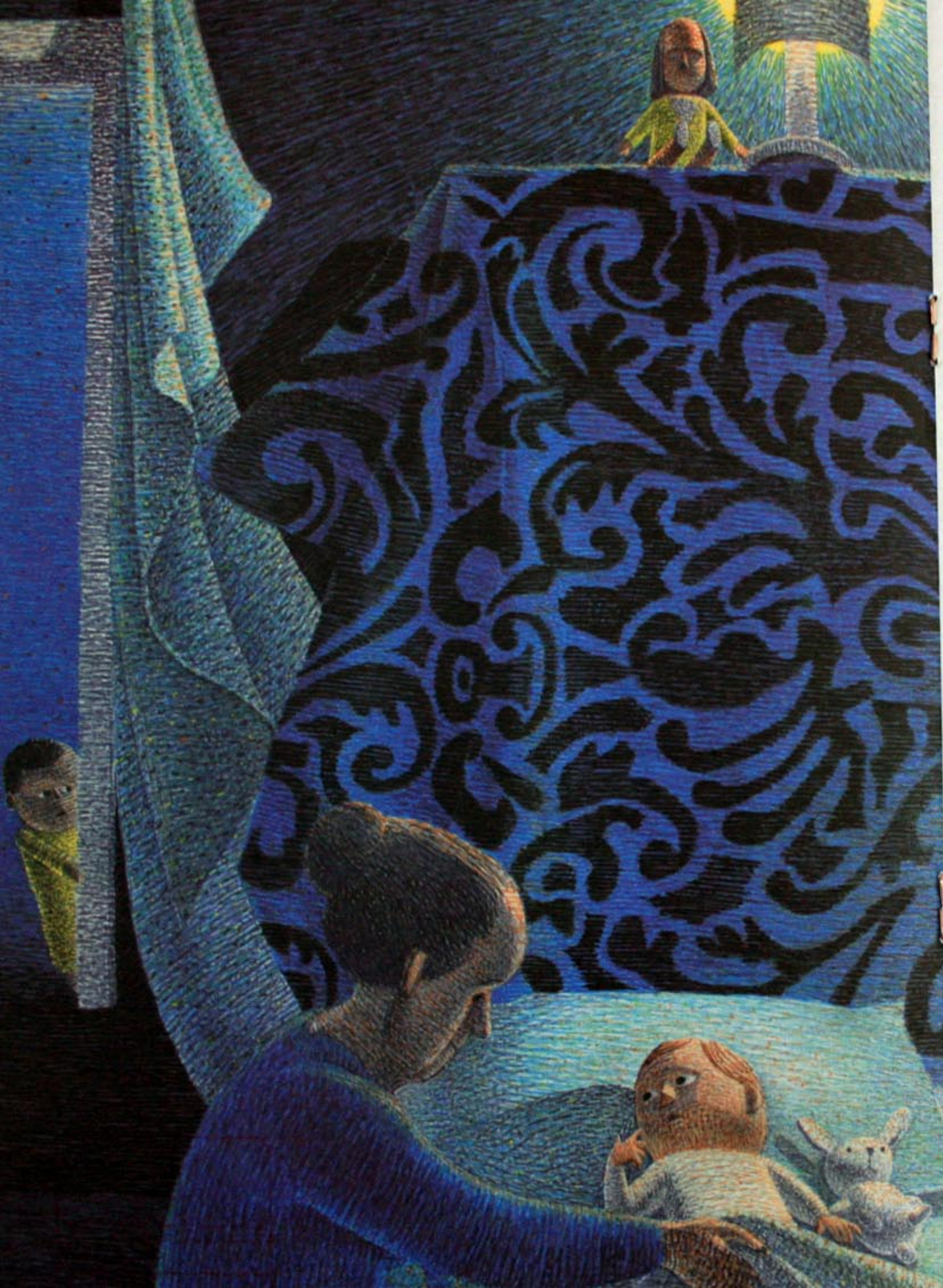
مدت زیادی طول کشید تا خواهر کوچولوی ویلی
کمی بزرگتر شد.
حالا، هر بار که گریه می کرد، به او اسباب بازی
می دادند.





او مجبور نبود خودش را تمیز کند، مادر او را تمیز
می کرد.
مجبور نبود غذایش را تمام کند، پدر بقیه غذایش
را می خورد.





مجبور نبود زود بخوابد، و اگر هم زود می خوابید،
دوباره بیدار می شد و می گفت: «خوابم نمی برد.» و
مادر بزرگ باز هم برایش قصه می گفت.
ویلی یک برادر بزرگ و قوی می خواست، اما حالا
یک خواهر کوچولو داشت.
مدت زیادی طول کشید تا خواهر کوچولو بزرگ
شد.



حالا، هر دو با هم قایق سواری می کنند.

